

( ۴۳۷ )

و دیگر امرای نامدار و عهده‌های آستان سپهر مدار پدشاهها درخوز  
حال گذرانیدن و اشاره والا صادر شد که تا پنج روز این جشن فرخنده  
هنگامه آزادی عشق و خرمی و انجمن امروز مسرت و شادکامی باشد

ادراک سعادت ملازمت خواجه احمد

سفیر عبد العزیز خان والی بخارا و

گذرانیدن نامه در ایام این جشن طرب پیرا

چون آن خان والا دودمان چنانچه سابقا گزارش یافت  
نعمت خوانین املات و طریقه ابا و اجداد که همواره با سرپر  
آزایان این دولت خدا داد رعایت مرتب یکجہتی و داد و سلوک  
سنت صدقیت و اتحاد نموده بالتضامی صلاح اندیشی طالب ایستاد  
و التیام و بادی فتح الباب ارسال نامه و ابلاغ پیام بوده اند برای  
ادای مبارک باد جلوس این فرزندان لوام عظمت و کشور ستانی  
بر اورنگ خلافت و جهانپانی خواجه احمد نام یکی از نزدیکان  
خود را با تهنیت نامه مبنی بر مراتب الفت و احتیاس و محتوی  
بر قواعد آداب دانی و پایه شناسی و ارمغانی از نغاس و مرغوبات  
توران برسم سفارت باستان فلک نشان فرستاده ایلچی مذکور درین  
هنگام بظاہر دار الخلفاء رسیده بود چهارم ربیع الثانی در اثنای این  
بزم کامرانی و جشن خسروانی حکم معلی صادر شد که بسعادت  
تلقیم مدد جلال فایز گردد و بموجب فرمان همایون صیفخان و  
وقبان خان پذیره شده او را ببارگاه اقبال رسانیدند و در محفل فلک  
شکوه خاص دعای بومیله بخشیان عظام شرف احتلام مدد سپهر

( ۶۳۸ )

احترام دریافت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم نامه  
به بد العزیز خان را بخدمت اشرف گذرانید و سوغات که مشتمل بود  
بر اسپان واهوار ترکی و شتران نرومایه بختی و دیگر تحف  
و نوادر بنظر خورشید مآثر رسانید ازان جمله یک قطعه لعل رنگین  
خوشآب بود که بیچهل هزار روپیه قیمت شد عاطفت پادشاهانه  
دران روز خواجه احمد مزبور را بخدمت خلعت فاخره و خنجر  
گران بها باعلاقه سردارید و انعام هشت هزار روپیه نوازش نمود  
و چون در راه کوفتی بهمرعانیده هنوز بقیه ضعفی داشت  
عمای مرمع عطا فرموده منزلی لایق بجهت بودنش مقرر شد  
و شبهنگام باشاره والای فرمان روی ایام کشتیهایی که بدستور  
جشنهای سابق بران چراغان شده بود بر روی درباری چون جلوه گر  
گشته حیرت بخش ناظران و طرف نزی حاضران گردید و چراغانی  
که از شمع داران روی آب بر زمین کنار دربار کمال خوبی و نظر  
فریبی ترتیب یافته بود اینستادهای آن انجمن عشرت را مسرت  
بخشید حضرت شهشاهی در ایوان سپهر نشان غسلخانه رو بدربار بر  
سریر عظمت و انبال جلوس فرموده از اوج روعت و علا بان تماشای  
بجهت افزا توجه فرمودند و خواجه احمد الیچی نیز دران فرخنده  
مجلس سه اذت حضور یافته از تفرج آن هنگامه داپذیر بهره ور شده \*

( ۶۳۶ )

## جشن کدخدائی پادشاهزاده عالی تبار بخت بیدار خجسته شیم محمد معظم با دختر صفت سیر راجه روپسنگه راتهور برطبق سنت سنیه میمنت افروز

از آنجا که حکمت کامله خلاق احد و بیدیز صمد که ذات مقدسش  
بتنزیه کم یواد منفرد و ممتاز و در صفت وحدت و یکتائی  
بی مهیم و انباز است سرشته بقای انسان که خلف الصدق  
دودمان اسکان و قرة العین خانواده اکوان است و مخلوق  
از برای پرستش صانع و معرفت یزدان بتوالد و تناسل باز  
بسته و سرور اهل دینش و بیدنش کدخدائی برای آفرینش است  
در ترغیب سنت سنیه نکاح با صر تذاکحوا تکانروا عقد جواهر رحمت  
در دامن بخت نیک سرانجامان است گسسته برقاطبه خلایق و کانه  
عباد خصوصا سلاطین و الا نزل که اعطای کارخانه ایجاد اند لازم و محتتم  
است که همت بلند نهمت بر تکذیر ذریعت که سرمایه نظام کشور صورتست  
مقصور داشته سراچه هستی و پیشگاه حق پرستی را رونق فزایند  
و اخلاف عالی گهر را با عفت منشان نیکو سیر سمت مزاجت داده  
در امتیغای نسل که خلوق ذکر و درام نام از شرائف نتایج آنست  
کوشش نمایند بظاہرین رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که  
بهین مظهر خلیفه الهی و در همه امور مقتدی با آثار شرع مظهر  
جناب رسالت پناهی اند درین هنگام میمنت فرجام چنان اقتضای نمود  
که فرورزدا اختر برج دولت رخشند گوهر درج سلطنت پادشاهزاد  
کامگار بخت بیدار محمد معظم را که من شریفش بپایه نوزده

( ۶۴۰ )

سالگی رسیده نخل برومند قدرش در گذشن شهاب و کامرانی قد کشیده بود ازین سنت زانی برکت بهره‌ور سازند و خاطر اقدس از پیوند آن نونهال گلستان جاه و جلال که بر ذمت همت والا فرضی بود لازم الذا پدید آزند و پس از تامل در اختیار عفت مرشقی که هزار از این نصیب ارجمند باشد قرعۀ این دولت بنام صبیح ستوده اطوار راجه روپ سنگه را تهور که از نژاد راجهای فیضان و پسر عم مهاراجه جسونت سنگه بود انداخته آن مستوره بختمند را نامزد پادشاه زانۀ عالی قدر فرمودند و چون بموجب یاری گیتی مطام از موطن خورش بمشکوی قدس و حرمدۀ اقبال رسید نخست بتلقین کلمۀ طیبه و ادراک شرف اسلام فایز گردید و روزی چند در خدمت علیہ حجاء نشینان حرم عفت و پرده گزینان مرادق عظمت کسب ضروریات احکام دینی و آداب و مراسم ایمانی نموده در اندک فرصتی جمال حالش بزبور اخلاق حمیده و عبادات پسندیده آرایش یافت و اشارۀ همایون بترتیب اسباب و مقدمات آنطوی فرخنده صادر گشته کارپردازان پیشگاه سلطنت بهر انجام لوازم آن پرداختند و متصدیان مهمات مرکز پادشاه زانۀ نامدار بختیار نیز بسامان ضروریات آن قیام ورزیده آنچه بایست مهیا ساختند و عاطفت خسروانه از زواهر جواهر و پیرایهای گران مایه زیاده از یک اک روپیه بآن مخدرة نقاب حیا عطا فرمود و بسیاری از نوائس اثواب و امتعه و دیگر اسباب تجمل و تزیین مبدول داشت و همچنین صدر آرایان مرادق هشت و اقبال و معظمات شهبان جاه و جلال اعنی بیگمان تقدس نقاب خورشید اجتناب قریب جفاب نیز از اقسام

( ۶۴۱ )

هلی و حلال و مرصع آلات و رفائیب ملبوسات تلطفات بجا آورده  
جهازی شایسته برای آن محجوبه عفت منش مرتب نمودند و  
میزدهم ربیع الثانی مطابق پانزدهم آذر که شب هنگام آن با اختیار  
اختر شناسان پایه سربر اعلی ساعت عقد مقرر شده بود در محفل  
فردوس مثال غسلخانه خجسته جشنی بادشاهانه پیرایه انعقاد یافت  
• امولقه • نظم •

که نظاره جشن آن بزم گاه • تهی ساختی دیده را از نگاه  
بهشتی بزیبائی روی حور • ازو چشم بد چون نم از عیش دور  
همن نیز چون دامن بوستان • صفا خیز چون سینۀ درستان  
و آن روز بهجت افروز در منزل فیض قرین پادشاه زاده ارجمند نیز  
بساط جشن و سوز مبسوط گشته هنگام عیش و طرب گرمی پذیرفت  
ارباب نغمه و سرود با دف و چنگ و بربط و عود آنجا فراهم آمده  
نوا سنج عشرت و خوشدلی بودند و اوائل شب مذکور که آن بزم قدسی  
سرور در بارگاه اقبال ممهّد گشته بود پادشاه زاده عالی تبار والا  
مقام در کمال شوکت و احتشام از منزل خود برآمده برآه دریا سوار  
سفینه سعادت منوجه پیشگاه حضور لامع النور گردیدند و در برج قلعه  
مبارک از کشتی فرود آمده بکران دولت و کامرانی بزیور زان  
کشیدند از آنجا تا پای شاه برج که مطلع آفتاب سلطنت و جهانبانی  
است از دو طرف بر زمین کنار دریا چوپ بست نموده جرائفانی  
در کمال خوبی و نظر فربیی کرده بودند و فانوسهای رنگین و  
و منقش بطرزی دلگش درپیش آن در آویخته بدستور معهود  
دیگر جشنها جوانان کشتیها نیز هنگام افزون آن بزم طرب پیرا شده

( ۶۴۲ )

از تلمع و ضیا سطح بلورین آب هم چشم چشمه آفتاب گردیده بود •  
• موائفه • نظم •

ز بس شمع و مشعل برادر وخته • زمین همچو منقل شد افروخته  
چراغان چنان گشت عالم دروز • که نگذاشت در دهر یک تیره روز  
دران طرف دریا آلات و ادوات آتشدازی چیده شده بود بموجب  
حکم اعلی چندی از اسرای عظام مثل اسد خان بخشی درم و صفیخان  
و امتخار خان اخته بیگی و ملتفت خان میر توزک از جای که  
بان شاهزاد بلغد مقدار سوار شده بودند در رکاب ایشان روان گشتند و  
طایفه مطربان و اهل عشرت و سرور از اناث و ذکور با دف و ساز به نغمه  
شادی و اهنگ مبارکباد گل بانگ نشاط بر کشیده ترانه سرایان و  
سرود گویان پیش پیش می آمدند و آواز نقاره و کرنا و صفیر و  
نقییر و سرنا از بالای سفائن چراغان که بر روی دریا جلوه گر بود و  
آوازه نگوه و جلالت بگوش گردون میوسالیدند و در انجمن همایون  
عسکخانه که حضرت شاهنشاهی پادشاهی سریر آرای خرمی و  
انبساط بودند ترانه سفجان محفل خاص در پرده تهذیب نوا ساز  
گشته شعله آواز شان در خرمن طاعت ناهید در گرفته بود و غلغله  
شادمانی و صدای شادمانی کامروانی ازان بنم معلی سپهر اعلی  
بررفته •

سرود مغنی شده گرم جوش • زده نعمه چنگ و نی راه هوش  
پی گوهر خوشدای رسته ساز • چه آهنگ مطرب چه آوازه ساز  
بالجه پادشاه زاده عالی مروا حشمت قرین دولت و مسرت سعادت  
اندوز ملازمت اشرف گشته آداب تسلیمات بجا آوردند حضرت

( ۶۴۳ )

خلافت پناهی آنسلاسه دودمان ساطنت را مطمع انظار عاطفت و  
مطرح انوار مرحمت گردانیده یکمقد مروارید شاهوار که پنجاه هزار  
روپیه ارزش داشت از هر عنایت بدست گرم پرور بر سر ایشان  
بستند و گرانبها سر بندگی دیگر از یک دانه لعل آبدار و دو دانه مروارید  
غلاطان که پنجاه و پنج هزار روپیه قیمت آن بود و بازو بندگی مرصع  
و خنجر خاصه باعلاقه مروارید و چرمسی خاصه مروارید دوز و جیغه  
مرصع و یک لک روپیه نقد و یکمزدچیر فیل خاصه باتلایرو پنج سر  
اسپ عربی و عراقی از آن جمله یکی با ساز مرصع و یکی بازین و  
ساز طلا مکروصفت فرمودند و اشاره والا با فروختن آلات آتشبازی  
صادر شده تماشای آن هنگامه دلیپذیر حیرت بخش ناظران گردید  
نخلهای باروتی که بسان سر و جوی باری از کنار دریای جون قد  
انراخته بود گلهای آتشین در دامن زمین فرورخت و انعطاس  
صوران گوناگون نقشهای بدیع از صفحه آئینه فام آب انگیخت  
صورت بر رفتن و باز گشتن تیر هوایی از گلباری نو فپالان گل  
پیرهن در ساحت باغ و گلشن نشان داد و از شعله ریزی و شور  
باری گل انشان هوای گلریزان بهار در سر عشرت طلبان افتاد  
لمعات فروغ ماهتابی کره زمین را چون گوی آفتاب رزین ساخت و  
حلهای زر کش نور بهر آذین بزم سرور بر در و بام شهر و کو انداخت \*

\* لمواقه \* نظم \*

ز انوار مهتابی مه ضیا \* جهان بسکه اندرخت نور و صفا

هواردشنی بخش ادراک شد \* زمین شمع فانوس انلاک شد

و پس از انصرام این نمائش نشاط افزا چون ساعت عقد در رسید

( ۶۴۴ )

بموجب امر اعلی قاضی عبد الوهاب افضی القضاة در حضور انور  
 بآئین شرع مطهر تمهید قواعد عقد نموده آن نخله حدیقه  
 عفت را بانهاال بررومند گلشن حشمت پیوند داد ایستاد های بساط  
 قرب و حضور و بازیافتگان آن انجمن پر نور مراسم تهنیت بتقدیم  
 رسانیده تسلیم مبارکباد نمودند و نثار های عشرت بنوا آمده نغمه  
 سرایان خوش آواز و ترانه گویان طرب ساز نغمهای دلنواز در مقام  
 تحیت و ثنا خوانی سرودند و آن بزم پر نشاط و محفل انبساط  
 بهبارگی و فرخندگی صورت انجام پذیرفت درین جشن بهجت  
 پیرا بخواجه احمد ایلچی بخارا که باشاره والا شرف اندوز بساط  
 حضور بود دو عدد اشرفی یکی سه صد توله و دیگری دو صد توله  
 وزن داشت با دو روپیه بهمین وزن عطا گردید و بخوشحال خان  
 کلاوس و بسرامخان برادرش موازی چهار هزار روپیه از حلی و  
 حلل مرصع و سه هزار روپیه نقد و <sup>(۲)</sup>بجوهر خان کلاوس دو هزار روپیه  
 مرحمت شد درین هنگام فرخنده فرجام چون ایام برشکال سپری  
 گشته و هوا بخوشی گرائیده بود و فصل زمستان که موسم سیر و شکار  
 این کشور فیض پرور است در رسیده هوای نشاط صید <sup>(۳)</sup>نچچیر از  
 پدشگاه خاطر مهر تنویر شهنشاہ عالم گیر سر بر زنه هفدهم ماه مذکور  
 ساخت شکار گاه بالم از فیض ورود فرمانروای عالم شرف اندوز شد  
 و آن روز و روز دیگر آنجا بشکار کلنگ و آهو نشاط اندرخته نوزدهم  
 بخاص شکار توجه فرمودند و روز دیگر از آنجا بشکار پوز سعادت قدوم

( ۲ ن ) چوپز خان



( ۶۴۵ )

بخشیده بدست و یکم دیگر باره بخاص شکار مراجعت نمودند و سیزده روز دیگر در آن نخچیر گاه نزهت نشان و نواحی آن بصید نیله گاو عشرت آرا گشته در پردۀ شکار پرورش حال رعایا و زبر دستان میکردند و بقراولی سعادت ازلی صید دایمی رسیده نموده چهره افروز دولت و معدلت بودند و در خلال این ایام در موضع انوپ شکار روزی شکاری غریب دلفریب که کمال ندرت داشت مسرت پیرای طبع اقدس گردید گزارش کیفیتش اینکه چون آنحضرت بعزم صید نیله گاو که هنگام مستی آن بود بشکار گاه مذکور رسیدند از جمله قروانی که در تفحص نخچیر بهر سو تکاپو داشتند شیخ بده و نام قراولی آمده بموقف عرض همایون رسانید که دو نیله گاو درین نزدیکی از جوش نشای مستی بجنگ پیوسته آویزشی شگرف حیرت افزا بایک دیگر دارند حضرت شاهنشاهی بتماشای آن وحشیان توجه فرموده نزدیک بآنها رسیدند چنان پرخاش مستی و شورش بهیمی برانها مستولی بود که اصلا نمخوردند سراز جنگ برنداشتند و بنوعی درهم آویخته زد و خورد می نمودند که تمام سر و گردن هر دو سبجروح گشته بخون برآغشته بود پس از جنگ سمند یکی ازان درستی زنده وحشی مغلوب گردیده راه گریز سپرد و آن دیگر در پی او شتافت درین وقت خدیو روزگار قصد شکار آنها نموده از تخت روان مبارک فرود آمدند و با دالی و مونسه که از آلات و ادوات صید و حوش است متوجه شکار گردیدند اتفاقا از رسائی کمند مدوید اقبال حضرت شاهنشاهی که هیچ صید مفصودی گردان ازان نپسند نخچیری که گریخته بود برگشته بر سر تیر آمد آن

( ۶۵۶ )

حضرت از روی چستی و چالاکي تغذگ موموم به بی بدل را که در سرراستی و بی خطائی نظیر ندارد بجانب او شاه خوابانیدند و گواه بشانه اش رسیده از انطرف گذر کرد و آن صید می قدم رفته از پا در افتاد و دیگری که تعاف او کرده بود آمده بر دیر آنسر زمین سعادت قریح که کبها خدیو با داد و دین بدو است آنجا سر بر زانوی صید او گنبد نشسته بودند گردید و چون بقایوی آنحضرت در آمد او را نیز نشان کرده تغذگ موموم بظفر بان را که بر سر دست مبارک بود چندان بجانب او برق افروز شدند که گوله بهمان دل در سینه اش جای گیر آمد و او نیز بنجاه قدم رفته فرو غلطید شیخ بدو و بار محمد قراول که نزدیک بودند رسیده آنها را ذبح نمودند و آن شکار غرابت آثار که اموزجی بود از نقش فیونگی طالع خصم ادکن اقلیم شکار شهنشاه روزگار حیرت افزای دیده وران هوشمند گذشته ازان نیز دستی بخت و صید افگنی اقبال نیروی بازوی تانید این برگزیدند و اجمال مجددا بچشم بصیرت مشاهده کردند و طبع مبارک خدیو جهان ازان بشگفتگی و انبساط گرانید و چون بیگ اهنگ توجه بادشاهانه آن دو شگرف نخچیر پرورش داندیر که گذارش یافت بدو تیر صید شد و باتفاق مهارت پدشگان فن شکار و صید آزمایان کهن دشت روزگار صیدی باین قدرت و خصوصیت کم اتفاق می افتد اشاره معلی صادر شد که سه تختگاه سنگین یکی دران گل زمین که شهنشاه دولت و دین در حالت صید این وحشیان آنجا نشسته بودند و دو دیگر در دوجا که آن در نخچیر هدف تیر امبال عالم گیر کشته بودند بسازند تا نشانی از کیفیت این شکار

( ۶۴۷ )

بدیع آثار باشد و نیز فرمان همایون بنفاد پیوست که در آن موضع خوب  
 شکار دولتخانه مختصری بجهت نزول اشرف به پردازند درین هنگام  
 بفروغ اختر جاه و جلال کوهر محیط عظمت و اقبال پادشاهزاد  
 ستوده خصال محمد معظم یک سراسر از طویل خاصه عطا گردید  
 و بمرتضی داد خان و کنور رامسنگه و هوشدار خان و فیض الله خان  
 و حسن علی خان و دارا بخشان و برخی از قرادان و عملة شکار خلعت  
 شکاری مرحمت شد پنجم جمادی الاولی شهنشاه دین پناه رایت  
 معارفت از شکار گاه بر ابراخته ساحت دار الخلاقه را از فر قدوم  
 اشرف سعادت بخشیدند درینوقت برلذغ گیتی مطامع بنام مهاراجه  
 جسونت سنگه صوبه دار کجرات عنصردور یافت که بتمامی سپاه  
 خویش بکومک امیر الامرای که باعساکر منصور بدیع و استیصال  
 میروای مقهور قیام داشت بشتابد و بقطب الدین خان فوجدار  
 جوناکده فرمان شد که بکجرات آمده تا برسیدن صوبه داری دیگر  
 بنظم سهام آنصوبه استغال و زرد و از وقائع دار الملک کابل معروض  
 بارگاه خلافت گردید که راجه راجروپ تهانه دار غزنین با جل طبیعی  
 پیری شد و شمشیر خان که بحراست حصار شهر کابل معین بود  
 بجای او منصوب شده باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و  
 پانصدی دو هزار و پانصد سوار مباحی گردید و خدمت او بشهامت  
 خان که در سلک کومکیان آن صوبه منتظم بود مفوض گشته منصبش  
 که در هزاری هزار سوار بود باضافه پانصد سوار افزایش پذیرفت  
 و مان دهاتا و د راجه راجروپ که تهانه داری کهمره و غور بند  
 و ضحاک بار متعلق بود بذابرتضیه فوت پدر خویش بعزایت

( ۶۴۸ )

ارسال خلعت مورد نوازش شد و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار سربند گردید و بمروید خان برادرش که چنانچه سابقا گذارش پذیرفته از نیک سرانجامی شرف اسلام دریافته دولت اندوز حضور لامع النور بود نیز خلعت مرحمت شد نهم ماه مذکور اء اردیخان فوجدار گورک پور به زبساط بوس بارگاه سلطنت جبین طالع بر افروخت و سمنجیر نیل بر سبیل پیشکش گذرانید و بعطای خلعت سرمایه مباحات افروخت و درین اوقات بجمیع فوئیدان والا قدر و امرای والا نامدار و بسیاری از عبودیت منشان خدمت گذار خلعت زمستانی عطا شد .

### تسخیر ولایت پلارون از متعلقات صوبه بهار

چون از روز نخست کار کزان قضا و قدر مقالید فتح و ظفر بدست شکوه دولت این خدیو سکندر فر داده اند و در مدارج عالمگیری و کشور ستانی ابواب تائیدات غیبی و توفیقات آسمانی بر روی بخت جهان کشای کشاده لاجرم اولیای سلطنت گیتی فروزش هر روز به تسخیر ولایتی فرروز و یکشایش ناحیتی نصرت اندوز گشته بلوامع میوف همت و مجاهدت عمره مملکت از ظلمت وجود شرکشان نخوت مندش پیرایش میدهند پرده کشای چهره صدق این مضمون مسخر کاتبین ولایت پلارون است که درین ایام از میامن اقبال کیهانستان خدیو جهان بجهن سعی و کوشش دارد خان صوبه دار پنده برمنصه ظهور آمد توضیح این مقدمه آنکه چون مرزبان آن ولایت که بورانت نیاگان ضلالت آئین آن سرزمین را

( ۴۴۹ )

متصرف بود باستظهار قلاع متین و حصون استوار و کثرت پیدانهای  
جرار و صعوبت طرق و مسالک از بسیاری جنگلهای انبوه و فزونی  
گریوه و کوه پذیرای انسور، دیو غرور گشته دم نخوت و استکبار میزد  
و بدست جسارت لوی استبداد انراخته از دیرگاه بانگی و خود  
سر میزدیست و از بیجوهری و سمت همتی برخی صوبه داران در  
بعضی اوقات که انتهاز فرصت میکرد پای جرأت از حد خود فراتر نهاده  
دست تعرض بمحال ملک پادشاهی که بخود زمینداری او قریب  
الجوار بود دراز میدمود از کوه نظری و فرومایه گوهری به پندار  
جهالت و خیال خرد سری سراز ربقه فرمان پذیری بازگاه سپهر مدار  
و اطاعت و تبعیت صوبه دار پیچیده در دادن پیشکش برسم معبود  
دیگر سرربانان تهاون و تقاعد میوزید لاجرم سال گذشته در هنگامی  
که داود خان صوبه دار بهار از مهم بنگاله مراجعت نموده بنواحی  
پتنه رسیده بود در آن حدود یک چند توقف کزیده به تنبیه و تادیب  
بعضی مفسدان تیره ایام قیام داشت فرمان قهرمان جلال از پیشگاه  
سلطنت راقبال بخان مذکور پیرایه نفاق یافت که با کومکین و عساکر  
آن صوبه همت بر تسخیر ولایت آن سیه روز ظلمت کفر و غواپت  
گماشته اوزا نابود و مستاصل سازد و ساحت آن سرزمین را از غبار تصرف  
آن مدبر بی دین پردازد و برایغ کیتی مطاع بنام فوجداران و تیونداران  
و زمینداران و سائر کومکین آن صوبه صادر گردید که با سپاه و تابیدان  
خویش نزد او شناخته در تقدیم آن مهم شرایط موافقت و مراعات  
بظهور رسانند آنخان شہامت نشان بوزود فرمان عالیشان کمر  
عبودیت بدمشیت آن خدمت بسته بیست درم شعبان آنسال که

( ۴۵۰ )

از تادیب دیگر فساد کیشان فارغ گشته بود به اتفاق میرزا خان فوجدار  
 در بهنگه و تهور خان جاگیردار چین پور و راجه بهروز زمیندار سونگیر  
 و دیگر عساکر بادشاهی و زمینداران و کومکدان آن صوبه بسمت  
 مقصد روانه گردید پلارن بمسافت چهل کره در جنوب روه پنده  
 واقع شده از بلده مذکور تا مرحد آن ولایت بیست و پنج کره است  
 و از آنجا تا مکانی که مسکن و سامن مرزبان آن ولایت و آثار شهر  
 و آبادیست پانزده کره آن معموره کفر و ضلالت در قلعه محکم  
 اساس دارد هر دو سنگین یکی ازان بر فراز کوهی که دران نزدیکی  
 است و دیگری بروی زمین رودی عظیم از پای آن دو حصن منیع  
 میگردد و در اطراف و نواحی کوههای مرتفع و جنگلهای انبوه است  
 و سه قلعه متین از متعلقات آن ولایت در مرحد صوبه بهار است  
 نخستین قلعه کوتهی که بیست کره پلارنست دوم قلعه کذده که  
 از کوتهی بمسافت هفت کره بر سمت یسار آن واقع است سوم  
 قلعه دیوکن که بفاصله ده کره از کوتهی در جانب زمین آنست و  
 همواره از قدیم الایام زمینداران ضلالت فرجام آن کفر بوم را بغی  
 و مرکشی با حکام شیوه بوده و به پشت کرمی حصانت قلاع و صوبت  
 مسالت و انبوهی بیدشها با صوبه داران دم مخالفت زده طریق اطاعت  
 نمی پیموده اند چنانچه در عهد سلطنت اعلی حضرت که عبد الله  
 خان بهادر فیروز جنگ مدتی بصوبه داری پنده قیام داشت پرتاب  
 ولد بلبدر چروکه دران هنگام مرزبان آن ناحیت بود از کمال جهل  
 و استبداد تن باطاعت و انقیاد ندارد و در مدت حکومت او  
 پیشکشی نفرستاد و بعد ازان خان مرحوم که امیر الامرا خلف

( ۶۵۱ )

یمین الدوله آصفخان که دران وقت بشایسته خان مخاطب بود بصوبه  
 داری آنجا منصوب شد اگرچه بموجب فرمان حضرت اعلیٰ باعماکر  
 کومکمی آن صوبه به تاجیده آنصلاحت پرور پرداخت لیکن او را مستاصل  
 نداشت و انتزاع قلاع و ولایتش میسر نگشته هشتاد هزار روپیه  
 پیشکش گرفت و مراجعت نمود بالجمله چون زمیندار شقاوت شمار  
 پلوان همواره قلاع سه گانه سرحد را بسامان محاربه و نبرد مشغول  
 داشته باستظهار آن دست جرأت ببعضی محال ولایت پادشاهی  
 دراز می کرد داؤد خان انتزاع آنها را از مقدمات مطلب دانسته نخست  
 تسخیر قلعه کوئهی پیش نهاد عزیمت ساخت و پانجم ماه مارک  
 رمضان این سال همایون بپای آن قلعه رسید مقصدانی که در آنجا  
 بودند از سطوت جنود قاهره پیشتر با اجتماع خبر مغلوب رعب و  
 خوف گردیده رخت اقامت بیرون کشیده بودند و قلعه را خالی  
 کرده داؤد خان آنرا بحیطه تصرف آورده بندوبست شایسته داد و  
 پس ازان کشایش قلعه گنده وجهه همت گردانید آن قلعه امت  
 در کمال استحکام بر فراز کوهی واقع شده و جمعی کثیر از معاهدیر با  
 سامان قلعه داری دران بودند از قلعه کوئهی تا آنجا اگرچه مسافت  
 هشت کره امت لیکن هر امر راه آن جنگلی انبوه امت و در وسط  
 طریق کوهی بلند و کریوه دشوار گذار نیز هست ازین جهت خان  
 مذکور نخست بقطع اشجار جنگل و هموار ساختن راه پرداخته دران  
 باب سعی و کوشش تمام بظهور رسانید و چون بغیروی جهد و اهتمام  
 مبارزان نصرت اعتماد تا یک گروهی قلعه گنده جنگل بریده شد  
 و راه فابل عبور انواع منصور گردید احساس ثبات و استقلال مخدولان

( ۶۵۲ )

بد حال تزلزل پذیرفته آن حصار حصانت آثار را دبر بی مدافعه  
 و پیکار خالی کرده یکام فرار مسلک ارباب سپر دهند و داود خان با افواج  
 فیروزی نشان چهارم شوال پدای قلعه رسیده آنحصن متدین را  
 تصرف نمود و انهدام آنرا مقتضای رای صلاح اندیش دانسته  
 بهدم بنیدانش پرداخت و در اندک فرصتی آن حصار استوار را با  
 خاک برابر ساخت و چون فصل برشکال نزدیک رسیده بود قرار  
 داد که ایام بارش را که نه هنگام حرکت و یورش است در آنجا گذرانیده  
 بعد از انقضای موسم باران رهگرای مقصد گردن و رعایت مراسم  
 حزم و تدبیر را از قلعه کوچی تا آنجا در هر سه کوره قلعه گلین  
 ساخته در هر یک صد سوار از تابندگان خویش و جمعی از پیدانهای  
 بندرتچی و برخی از زمینداران تعیین نمود که چون رسد آرزو بمعسکر  
 نصرت آید از حدرد خود بسلامت بگذرانند و محافظت راه نموده بگذارند  
 که از دست برد مقهوران بی دین آسیبی بمترکدین نرسد و چون  
 موسم برشکال سپری شده هنگام نهضت و سواری در رسید همت  
 اخلاص گزین بر تسخیر پلاون بسته با عساکر نصرت قرین عازم آن  
 مهم شد و با آنکه مرزبان آنجا بصدمة صوات افواج منصور از مستی  
 پندار و غرور بشعور آمده و کلا فرستاده بود که تمهید مراسم معذرت  
 و ندامت و تعهد وظائف انقیاد و اطاعت کرده پیشکش مقرر نمایند  
 تا جنود قاهره از عزیمت استیصال و انتزاع ولایت آن خسران مآل  
 در گذشته به پند معارفت کند آن خان شہامت شعار تزلزل در  
 اساس عزیمت خود راه نداد و توزوک لشکر و ترتیب افواج نموده  
 غرة ربیع الاول این سال فرخنده بآئینی شایسته روانه سمت مقصد



( ۶۵۳ )

گردید میرزا خان با سه صد سوار جلالت آثار و در صد پیداد بندر قچی  
 بهراولی کمر همت بر میان پردلی بست و تهور خان با هفت  
 صد سوار و سه صد پیداد در برانغار آماد کرزاز شد و شیخ تاتار برادر  
 زاده داؤد خان با پانصد سوار از تابندگان خان مذکور و راجه بهروز  
 با چهار صد سوار و یک هزار و پانصد پیداد کار فرمای جرانغار گردید  
 و داؤد خان خود با دو هزار سوار در قلب جای فرار گزیده پانصد سوار  
 از تابندگان خویش بچند اوابی معین ساخت و گروهی انبوه از تبرک اوان  
 بسر گردگی جمعی از بندهای پادشاهی و مردم خویش تمهیدین  
 نمود که سراسر راه را تا قلعه پلاون که جنگلهای صعب داشت و متصور  
 بود که مخدولان در بنده آن کمین گاه گرفته باشند تهاار تشابک اشجار  
 طریق آمد و شد بر مترددین لشکر نصرت شعار بشوزانند جنگل  
 بوی نموده مسطح و مصفی هازند و در هر جا که باقتضای مصلحت  
 جمعی بایست گذاشت تهازه مقرر کرده جوتی بمحارمت آن گماشت  
 تا مقهوران را مجال دستبرد مانند مجله جیوش فیروزی لوا بترتیب  
 و آئینی که گذارش یافت هر روز سوار شده مسافتی قلیل می  
 پیمودند و جنگل بریده و راه ساخته پیش میرفتند و هنگام نزول بر  
 اطراف لشکر مورچالها ساخته بلوازم تیقظ و هوشیاری که ناگزیر  
 سپاهگریست قیام می ورزیدند و بنا بر تعویق ساختن راه در عرض  
 نه روزه کرده طی شده نهم ماه مذکور در موضع نرسی که از آنجا  
 تا قلعه پلاون هفت کرده مسافت است مضروب خدام افواج ظفر  
 اعتصام گردید و اگرچه درین مدت که داؤد خان برای گذرانیدن  
 ایام برشکال در کذده انامت دانست چنانچه سابق ذکر یافت و کلامی

( ۶۵۳ )

زمیندار پلازن برای تمهید مصالحه و مقرر کردن پیشکش نزد او آمد  
 شد داشتند اماخان مذکور سخن آنها را بسمع قبول راه نداده جوابی  
 که مشعر بحصول مقصود آنمردود باشد نمیگفت درین هنگام که  
 افواج قاهره بموضع نرسی نزول کرد مجددا صدمه رعب و احتیالی  
 جنود مسعود در باطن ضلالت آمود آن کافر مطرود کار گر آمد و بمشاهدت  
 آثار مطوت اقبال دشمن مال و ملاحظه و خامت عاقبت و سوی  
 مال هوایی مرکشی و سودای مخالفت از هر پندارش برآمد و ناچار  
 از راه چاره سنگالی و لایه گری پیش آمده صورتسنگه وکیل خود را  
 که مدار علیه و صاحب اختیار مهمات او بود دگر باره نزد داود خان  
 فرستاده اظهار عجز و زاری و قبول فرمان پذیری و خدمت گزاری  
 نموده راجه بهروز را در حصول این مدعی و حیل انگیخت و تقبل  
 دادن یک لک روپیه بر هبیل پیشکش بسرکار جهانمدار و پنجاه  
 هزار روپیه بداد خان کرد خان مذکور درین مرتبه از کمال تضرع  
 و الحاح او تن بقبول این معنی داد و پذیرفتن مامول آن مخدول  
 را از مقتضیات صلاح اندیشی شمرده این مقدمه را بجناب سلطنت  
 و جهانبنانی عرضه داشت و بانظارت رسیدن جواب از بارگاه مپهر  
 جناب روزی چند دران مقام توقف گزیده در امتیصال او امهال می  
 وزید در خلال این ایام روزی منهدان جیش اعلام خبر رسانیدند که  
 جمعی از مقهوران انتهاز فرصت نموده در هفت گروهی معسکر  
 فیروزی رمد غله را زده اند اگرچه پس از وقوع این مقدمه زمیندار  
 نندار بوماطت و کلا تمهید مراعی اعتذار کرده چنین را نمود که آن  
 جسارت بی اطلاع و اشارت او از مردمش مرزده و نیز پنجاه هزار

( ۴۵۵ )

وردیده از جمله پیشکشی که قبول کرده بود فرستاد لیکن داؤد خان بران ادای ناهنجار مسامحه ننموده بقهر یک غیرت و تکلیف حمیت بعزم پیش برد کار و سزا دادن آن بکار هشتم ربیع الثانی از نرسی کوچ کرد و در دامن کوهی که سه گروهی قلعه پلارن بود فنزل نمود و شانزدهم آنجا یک کوره پیشتر رفته خیم نصرت برافراخت مخدولان از قلعه برآمده در نیم گروهی عسکر ظفر شعار مورچالها امتوار بسته بجمیعت و هجوم تمام نهسته بودند و مهیای مدافعه و محاربه گشته اظهار آثار جلالت میکردند درین وقت از جناب خلافت و جهانداری یرلیغ کرامت عنوان در جواب عرضه داشت داؤد خان مشعر باین معنی بر تو سعادت گسترد که اگر مورزان مذکور برهبری بخت و یارری دولت توفیق ادراک شرف اسلام در یافته بدین مبدین احمدی و ملت والای مصطفوی گرایند و ترک آئین ضلال و باطل پرستی نمایند اورا بضمن ایمان امان داده پیشکش بگیرند و آن ولایت برر مسلم دارد و الا چنانکه مأمور شده همت بر استیصال آن مقهور و انزاع قلاع و ولایتش گمارد آنخان عبودیت منش مضمون حکم همایون را بآن بدکیش تیره ایام پیغام نموده انتظار جواب داشت ازان جا که مبارزان جنود اقبال را شوق جدال و قتال با اعدای بد مکال عذاب گسل شکست و تحمل بود تهور خان برلاس که از صدق تام بهره تمام داشت تا وصول جواب آنخسران مأب که آثار امتنا و ابا از قبول این پیام هدایت پدرا از چهره حالش لایح بود صبر نکرده بتحریر تهور و دلاری در احراز نصیبت مجاهده تعجیل نمود و بی اطلاع و مشورت داؤد خان بیعت و

( ۶۵۶ )

چهارم ربیع الثانی با سپاه خود سوار شده بر طائفیان سرودن حمله  
 برد و نزدیک مورچال آنها رسیده نائره نبرد برافروخت چون داؤد  
 خان ازین معنی آگاهی یافت از نیز بضرورت با جنود نصرت سوار  
 شده بدشتر رفت و در برابر مورچال مقهوران بفاصله یک تفنگ  
 انداز فرود آمده آنجا طرح مورچال انداخت و بتوپ و تفنگ  
 هنگام جنگ گرم ساخت از یک پاس روز تا هنگام غروب خورشید  
 گیتی فیروز نیران حرب و قتال شعله در بود و دلیران جلاوت مدش  
 از طرفین سرگرم کوشش و آویزش بودند چون تهور خان بخندان  
 مدشان جهالت پرور نزدیک تر بود شانزده کس از تابینان از سر  
 بچسب نیکذامی فرود بردند و پنجاه کس از سوار و پیاده و بسیاری  
 از مراکب را آسیب زخم رسید و اواخر روز آنخان تهور نشان  
 بصوابدید داؤد خان بمعسكر ظفر پیوست و چون شام پرده ظلام بر  
 چهره بخت عاصیان تیره ایام کشید آنمردودان در توپ بزرگ از  
 قلعه بر آورده در مورچال نصب نمودند و دست جرأت بتوپ  
 اندازی کشوندند از صدمه گواة آنها تنی چند از سوار و پیاده با برخی  
 از دراب مرضه تنف گردیدند و درین شب زمیندار مذکور بشقارت  
 ازای و ضلالت جبلی اظهار اصرار بر آئین کفر و انکار نموده  
 مرتابی خود از ربقة تکلیف اسلام داؤد خان پیدام داد بالجملة چون  
 مورچال متمردان بر فراز گاهی بود و مجاهدان نصرتمند در نشیب  
 جای سینه ساخته بودند و آسیب توپ و تفنگ آن گروه شقارت  
 بزره بمعسكر گردون شکوه میرسید داؤد خان کوهچاه که سرکوب آن  
 مرکشان مذکور بود و آن را با سائر کوهها و پشتهای بلند فراگرفته

( ۴۵۷ )

مورچالها ساخته بودند به نیروی تلاش جرأت و جهاد همت بدست آورده تویی چند بران بالا برد و برق افروزان توپخانه منصور بچالاکتی و گوم دستنی طی الاتصال آنها را بران مستحقان عذاب و بلا بسان خرنده ابر نپسان خروشان میساختند و در اساس ثبات و ارکان استقلال آن قوم بد سگال تزلزل می انداختند تا آنکه بیست و هفتم شهر مذکور اشرار را پای قرار و پایداری لغزش پذیرفته از سیدها راه فرار پیمودند و نزدیک بقله رفته بر کنار رودی که در پای آنحصار جاریست دگر باره بازمی جهاد و کوشش بدستن مورچال کشودند چون از معسکر جنود فیروزی تا آنجا جنگلی انبوه بود دارک خان دوسه روز باهتمام بردن اشجار جنگل و ساختن راه پرداخت و غمر جمادی الاولی که راه قابل عبور جدوش منصور گشته بود بانواج ظفر قرین باهنگ پورش بر مورچال مقهوران بی دین که بر کنار آب بسته بودند روانه پیش گردید شیخ تاتار و شیخ احمد برادر زادهای خود را با تابدندان خویش و جمعی از منصبداران بادشاهی و پسر راجه بهروز را باتباع او و جمعی از تابدندان میرزا خان در دست چپ معین ساخته قرارداد که از راه دره های کوه بر مخالفان خندان پزوه حمله برند و شیخ صفی را با جوقی در سمت یمین تعیین کرد و خود با میرزا خان و شهر خان و راجه بهروز و ابو مسلم و سید نجابت و گروهی از منصبداران در قلب قرار گرفت و از سه جانب بر متهمردان عصیان منش پورش کردند دایران عرصه و غا و عبران پدیده مبارزت بآن حرب کفر و ضلالت رسیده فیروز قتال بر افروختند و تا دو پاس روز بآن تیره روزان شقاوت اندوز

( ۶۵۸ )

هر دو صعب و نبرد می شدید نموده منوبت غزور و جهاد اندر ختند  
 و آخر الامر نسائم غلبه و استیلا بر پرچم اعلام جنود اسلام رزیده کفار  
 ضلالت فرجام مقهور و مغلوب گردیدند بشعله تیغ سرامشان بهادران  
 نصرت نشان جمعی کثیر از عصات را آتش در خرمن حیات  
 افتاد و بسیاری ازان بی دینان بهارش تیر و تفنگ و ضرب شمشیر  
 و طعن سنان خسته و مجروح گشته زخمدار بدر رفتند جمعی از آنها  
 در پناه کوه و جنگل در خزیدند و فریقی رخت ادبار بحصار شهر  
 بند کشیدند پس از وقوع این متح اگرچه قرار داد دادن خان این  
 بود که با فواج نصرت شعار برجای مورچال مخالفان قرار گرفته از  
 روی تأمل و تدبیر بتسخیر فلعهها که در کمال مهتانت و استواری بود  
 و کشایش آنها بزودی در صراة اندیشه چهره نمی نمود پیرا از لیکن  
 مجاهدان جیش اسلام که رغبت و شغف تمام باهراز رتبه غزاد اشتند  
 عمان تمالک و تمالک از کف داده پذیروی جلالت و یاری سعادت  
 بتعاقب آن جمع بد عاقبت رخس شجاعت بر انگیزند و فوج  
 فوج بسان فوج سبک از آب گذشته در پی آن خاکساران باد پیما  
 روان گشتند و بحصار شهر بند رسیده بیورش و آرایش پرداختند  
 مقهوران بغی اندیش تاب ثبات و استقامت از حوصله طانت  
 خویش افزون دانسته سراحیمه رار از حصار بیرون شدند و بهزاران  
 خواری و دشواری بقلعه پانین و حصار کوه پناه جستند و زمیندار  
 خهران سال اهل و عیال و زبده اشیار اسوال خویش که در قلعهها  
 بود بر آورده بجنگل فرستاد و خود باستظهار حصانت آن در حصار  
 با گرهی از کفار تحسین گزیده بمراسم مذاقعت و مقاومت قیام

( ۴۵۹ )

ورزید غازیان فیروزمزد بحصار شهر بند در آمده بشعله تیغ و حفران  
آتش دران کفرمتان زدند و از آنجا بدروازة قلعه رسیده بذیروی  
کوشش همت بوکشایش آن بستند و تا یکپاس شب از طرفین هنگام  
جنگ بتوپ و تفنگ گرم بود انجام حال بر اهل حصار تنگ شده  
زمیندار تیره روزگار پس از یک و نیم پاس شب براهی که  
از قلعه بجانب جنگل داشت برآمده ره گرایی فرار گردید و بمیامن  
عون و تائید الهی و امداد اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی  
فتح و فیروزی قرین حال مبارزان جهاد آئین گشته آن هر در حصن  
حصین بقصر اولیای دولت و دین در آمد سعادت آن دیار از  
لوث وجود کفار سبه روزگار پیدایش یافت و صنم خانها و معابد  
هندران که از دیوباز ظلمتکده شرک و ضلال بود بانوار ذکر و تهلیل  
برآمود و درین پورش و آویزش شصت و یک کس از مجاهدین اسلام  
پپای مردمی سعادت پدایة والی شهادت رسیدند و یک صد و هفتاد  
و هفت تن بیمن مجاهده و پیکار چهره شجاعت را از گانگنه زخم  
سیمای سرخروئی بخشیدند و بحیاری ازان تیره بخقان بدنهاد را  
تیغ خصم انگر بهندران دشمن شکن بوج سر از قلعه تن جدا کرده  
بگویی نیستی فرو افکند و جمعی نیم کشته و زخمدار آوارا دشت  
ادبار شدند و جمع غفیر اسیر و دستگیر گردیدند و پس از چند روز  
چون ستهیدان خبر رسانیدند که گوی انبوه از خسران منشان باطل  
پزوه در قلعه دیوکن فراهم آمدند و به پندار دور از کار استعداد جنگ  
پیکار نموده آنجا قدم جرات نهاده داؤد خان شیخ صفی را با فوجی  
آراسته از تابندگان خویش و برخی از بند و قبیان بدفع اشرار و تحذیر

( ۶۶۰ )

آنحصار تعیین نمود و از بانجا رسیده به محاصره پرداخت و کار بر  
متحصنان تنگ ساخت متمرکان باطل ستیز تاب ثبات نیاورده طریق  
فرار پدید آوردند و آن قلعه نیز بتصرف دولت خواهان درآمد و خان مذکور  
بجهت بندوبست آن ولایت و ضبط و استحکام قلاع و حصون و قلع  
ریشه فساد گمراهان قیصر درون چندینی دیگر در آن حدود توقف ورزیده  
منگلی خانرا که بموجب یرایغ کیتی مطاع فوجدازی پلاون و حرمانت  
آن قلاع بار تفویض یافته بود آنجا گذاشته به پدنه مراجعت نمود •

اکنون سمند تیز گام آسمان خرام خامه را در طی

مناهیج تحریر این شگرف نامه بصمت نکارش و

وقائع حضور پر نور عذان تاب گشته سرشته سوانح

اقبال را از جای که گذاشته بود باز بکف می آرد

بیست و دوم جمادی الاولی عنایت خسروانه داؤد خانرا که در تسخیر  
ولایت پلاون مساعی جمیده ازو بظهور پیبومده بود با ارسال خلعت خاص  
کسوت مباحات بخشید و اضافه منصبش در یکی از جشنهای خسروانه  
مقرر گردید و درین تاریخ زایت ابدال فرمائندای عالم پرتو سعادت  
بشکارگاه پالم افکنده سه روز بصدد تسخیر آن عرصه داپذیر مصرت پیرای  
خاطر مهر تنویر بودند و بیست و پنجم - دار الخلافه بغیض  
قدوم اشرف مرهبط انوار عز و شرف گرا بد وصف شگفتان که چندی  
قبل ازین مورد عتاب خسروانه **گنده** از خدمت و منصب معزول  
شده بود مورد انظار عفو و بخشایش خدیو بنده پرور قدر دان گشته  
بمنصب دو هزاری یک هزار سوار مرافرازی یافت دوم جمادی  
الآخره فاضل خان میر سامان بمستقر الخلافه اکبر آباد مرخص



( ۶۶۱ )

گرددیده بخدمت همایون اعلیٰ حضرت رفته گزارش بعضی مطالب و مقدمات نماید و پس از تقدیم آن خدمت به پیشگاه حضور آید و هنگام رخصت بعنایت خلعت خاص نوازش یافت و درین هنگام امیرخان بصوبه داری دارالملک کابل از تغیر مهابت خان سر بلند شد و بعطای خلعت خاص و شمشیر خاصه و جمده مرصع با علاقه مروراید و اسپ عراقی با ساز طلا و نیل خاصه با ساز نقره و سادۀ نیل با زرین نقره و جل زربفت و باضافه هزار سوار در اسپه سه اسپه بمنصب پنج هزار سوار از آن جمله یک هزار سوار در اسپه سه اسپه مورد امناک الطاب گشته هشتم ماه مذکور بدان صوب مرخص گردید محمد ابراهیم و محمد اسحاق پسران شیخ میر مرحوم و چندی دیگر در سلك کومکیان آنصوبه انتظام یافته ببعضی از آنها خلعت و برخی اسپ مرحمت شد و از کومکیان آن صوبه مرادقلی کهر و جمعی دیگر هر یک بمرحمت اسپ و خلعت و سعادت خان بشرف عنایت خلعت مورد نوازش گردید و عسکر خان فوجدار بخارس در سلك کومکیان صوبه بنگاله انتظام یافته خواجه صادق بدخشی بخدمت او خلعت سرافرازی پوشید و دایر ولد بهادر خان در هیله بفوجداری ترهات از تغیر هید عبدالعزیز معین شده بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و در صد سوار از آن جمله پانصد سوار در اسپه سه اسپه سر فراز گردید و از روی عنایت خلعت خاص با فرمان مرحمت عنوان جهت راناراجسنگه مصحوب کبری مرسل گشت هژدهم ماه مذکور خلیل الله خان صوبه دار سابق پنجاب که در لاهور عارضه بر مزاج او طاری گشته از دیر باز کوفتفاک

( ۶۶۲ )

بود بظاهراً دار الخلافة رسید و از آنجا که بقیه ازلان آزار و ضعف بسیار داشت اشارة والا بصدور بیومت که داخل شهر شده بسر منزل خودتشر فریب آید و از کمال عاظم و بنده پروری ثقرب خان و دیگر اطبای پایه سریر خلافت را حکم سه که بدعاچه او برد از فد و سر خان خلف خان مذکور با روح الله خان و عزیز الله برادران خود احراز دولت ملازمت اشرف نمود غره رجب فاضل خان از مستقر الخلافة اکبر آبان رسیده ناصیه سالی آستان خلافت شد و برخی از نفائس جواهر و مرصع آت که حضرت اعلی از سر عاطفت مصحوب او مرستاده بودند و دروب شانزده لک روپیه قیمت آن بود بخدمت اشرف گذرانید و میر خان هزده سر اسپ عراقی با برخی از جواهر و مرصع آلات بر سبیل پیشکش بنظر انور رسانید و هزده هر اسپ کچی باد رفتار مرصخرام از الجملة به سر با ساز طلا که فطیب الدین فوجدار مورتهه برسم پیشکش بدرگاه عملی فرستاده بود بموقف قبول رسید و خواجه احمد ایلچی بخارا بانعام پانزده هزار روپیه و برخی از نفائس افمشه مورد نوازش گشت و بمیرزا بیگ میر شکار و لطیف بیگ میر آخور و محمد رحیم مشرف سوغات عبد العزیز خان خلع فاخره و پنج هزار روپیه مرحمت شد و از مواعج بسر آمدن روزگار حیات خلیل الله خان است چون کوفتش باصناد کشیده ضعف و فتور نوی بمرتبه کمال رسیده بود بانداک نکسی که از بی تدبیری غذا روی داد کارش از مدوا در گذشت و بدعوت اجل نمک خوان (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) چشیده دوم رجب پدهانه زندگمی او لبریز گشت چون از بندهای ارادت شعار اخلاص کیش و فدویان هواخواه

( ۹۹۳ )

خیر اندیش بود و درین دولت ابدترین نسبت عبودیت سرورشی و حقوق خدمت دیرین داشت شهنشاه عاطفت شعار قدردان را از درگذشتن آن فدوی عقیدت مند خاطر حق شناس حقیقت پیوند قرین تاسف و تائر گشته روح او را بانوار توجهات روحانی سرمایه امروزش بخشیدند و روز جمعه که در روز از رحلت او گذشته بود بمقتضای کمال قدر شناسی و بنده پروری که آیه ایست در شان این خورشید اوج عظمت و سروری از مسجد جامع پرتو قدوم بسر منزل باز ماندهای آن مرحوم افکنده آن سوگواران را بزبان عاطفت تسلیه و پرمش دل جوئی و نوازش فرمودند و صدیر خان و روح الله خان و عزیز الله خان پسران آن مغفور و افتخار خان و ملتفت خان و بهاؤ الدین برادر زادهای او و سیف الدین صفوی دامادش را بعطای خلاع فاخره نواخته و همگی منسوبانش را مشمول مراسم خسروانه ساخته از کدورت ماتم رسیدگی بر آوردند و زوجه و صبیبه اش را بسالیانه پنجاه هزار روپیه کمیاب مکارم شهنشاهانه گردانیدند و پسران و دامادش را باضافه مناصب مطمح انظار تربیت ساخته وقوع آنرا در جشن همایون عید فطر که نزدیک بود مقرر فرمودند ششم ماه مذکور ختنه مور نرگل حدیقه ابهت و جلال تازه نهال ریاض حشمت و اقبال بادشاه زادا والا گهر محمد اکبر زینت انزلی انجمن خلافت گشته در ساعتی مسعود آن قوت الظهر سلطنت عظمی باین سفت منیه فائز گردیدند و چون این اراده دل پسند دفعه بی تمهید و توطیه از پیشگاه ضمیر مهر تنویر حضرت شاهنشاهی که همواره از مور الهام نغش پذیرامت هر برزد و خاطر ملکوت ناظر بان متعلق بود که

( ۶۶۴ )

این خدمت ارجمند که از شرائف منن نبویست بزودی از قوت بفعل  
آید لجرم و وقوع آنرا بتمهید جشنی بزرگ در حدیث تعریف و تاخیر نیفکنده  
بر روی افتخار مآثر شریعت غراء زیادت تکلفات بتقدیم آن امر  
موکد پذیرا شدند و ذمه همّت علیاً ازان حق لازم الادا فارغ ساختند  
و درین جشن خجسته جمعی از ملازمان و خدمت گزاران آن بادشاه  
زاد کامگار بختیار را بمطای تشریفات نواختند و درین اوقات بروفق  
خواهش و اشاره حضرت اعلیٰ خواجه بهول و خدمتخان خواجه مرا  
و جمعی از چهلها را خلعت داده بمستقر الخلافة اکبرآباد رخصت  
فرمودند که ضمیمه خدمتگزاران آن حضرت باشند و چون در پیشگاه  
خلافت و جهانداری از تقریر بوداق بیگ ایلچی ایران بظهور بوسته  
بود که والی آذربایران بخوردن بان که از شرایف خصایص هندوستان  
و برگ سبزی ازین خرم بوستان امت رغبت و شعف تام بهم رسانیده  
لجرم بمقتضای عطوفت پروری حکم اشرف صادر شد که قدری  
معتدیه از بان نفیس برای والی مذکور ببرند و یکی از ملازمان  
درگاه برسانیدن آن معین شد نوزدهم رایات مهر انوار بعزیمت شکار  
پرتو اقبال بان روی دریای جون انگنده پنج روز در آن حدود بصید  
نخچیر نشاط افروز بودند و بیست و چهارم که توین سعادت سعادت فرمودند  
خواجه احمد ایلچی بخارا را بمعایت خلعت و خنجر مرصع باعاقه  
مروارید و انعام می هزار روپیه نواخته رخصت انصراف بخشیدند و بمیرزا  
بیگ میرشکار و لطیف بیگ میرآخور و چندی دیگر از رفقای او  
خلع فاخره ده هزار روپیه و برخی از اقمشه مرحمت کردند از اول تا  
آخر بمغیر مذکور و بمراهانش از نقد و جنس قریب یک اک و

( ۹۷۳ )

بیدست هزار روپیه عطا شد و چون عبدالرحمن دیوان بیگی عبد العزیز خان که از اساطین دولت اوست عریضهٔ مجنی بر مراتب عبودیت و هواخواهی این آفتان سپهر نشان بخندست ایستادهای پایت اوردنگ عظمت و جهانپایی نگاشته با مختصر پیشکشی بقصد استغناء انوار مواهب بادشاهانه که فیض عامش بسان ادراکات غمام بجمیع طوائف اذام میرسد و دور و نزدیک و ترک و تاجیک از عوائد فوائد آن بهره مند میگردد بدرگاه خلافت پناه ارمال داشته بود از خزانهٔ انعام بادشاهی هشت هزار روپیه بفرستاد از حواله شد که از امتعه هندوستان خریدار نموده برای از ببرد و میر عبد الله کاشغری و چندی از رفیقانش بانعام چهار هزار روپیه کامیاب عنایت گشتند عمراً شعبان هشتاد و پنجیر میل از نیلان قاشچاق که خان خانان از بنگاله فرستاده بود و دو زنجیر میل از عنائم پلورن بنظر همایون رسید شب پانزدهم ماه مفکور که لیلۃ البارات بود پانزده هزار روپیه از خزانهٔ اهلان پیکران بواسطت صدر الصدور باریاب احتیاق اتفاق شد و درین ایام زینت انزلی انسر و اوردنگ مکرر بعزم شکار کلنگ بخضر آباد توجه نمودند چنانچه یکصد و پنجاه کلنگ درین سال مید شاعباز اقبال همایون فال شد و چندین بار چتر فلک فرسا و لوای خورشید ما بسمت انز آباد و دیگر مید گاه های نواحی دار الخلافه سایه گستر شده اتمام شکار مسرت بخش طبع همایون گردید و از جمله شکارهای مید تمرغه بود که آن روی دروایی چون در برابر خضر آباد اتفاق افتاد چون خاطر مبارک بفضیلهٔ آن شکار شگرت رغبت نمود بغیر عن اللہ خان قرار بیگی حکم والا صادر شد که مردم اطراف را گرد آورده باهتمام آن پردازد و خان مذکور

( ۲۷۳ )

باقراولان و عملة شكار بموجب فرمان بسر انجام لوازم آن كوشيده دامی بزرگ كه آنرا بزبان ميرشكاران هند بارر گویند در عرصه شكار گاه كشید و جانور بسیار از هرطرف رانده بدرون آن در آوردن و چون قمرغه دست بهم داد و كیفیت آن بغرض اشرف رسید گنگون عزیمت خسروانه باهنگ نشاط اندوزی آن شكار بدیع آثار بجانب خضرآباد سبک خرام گشته روز دیگر با شاهزادهای ارجمند بدار بخت و مقربان بساط عزت و ملتزمان ركاب دولت بآن روی آب توجه فرمودند و چون بگذار دام رسیدند بادشاه زادهای والا مقام و چندی از امری عظام بدرون آن در آمده مشغول صید انگنی شدند و عمدها و خواص را نیز رخصت شكار فرمودند می صد و پنجاه و پنج آهو بحیطه دام در آمده بود شهشاه والا بذیروی دست و بازو کشوركشاهشت آهو زدند از انجمله شش بهتفنگ و در بضر ب خدنگ و سی و یک نخچیر را قراولان دستگیر کردند و چهل و هفت ازان عزالان راجه می که رخصت صید یافته بودند بتدر تفنگ از پای در آوردند و از انجا که پرتو انوار رحم و کرم جدلی و فضل و رامت ذاتی این مظهر رحمت نامتناهی چهره امروز حال جمیع مخلوقات الهی است و چنانچه افراد انسان را که بدائع و ذائع ایزدی اند دستخوش جور و تطاول و پایمال ظلم و تعدی نمی پهنند اصذاب حیوانرا که بی زبانان کشور آمریش اند اسیر دام ستم و بیداد روانمیدارند در اثنای این حال که طبع قدسی خصال بمقتضای بشریت مشغوف صید و شكار بود بدارنه تیر هوشمندی و تابش انوار آگاهی صورت این خطر الهی بخاطر ملکوت ناظر جنوا ظهور نمود که آن

( ۹۷۵ )

گرفتاران بی نوارا که از همه سوراخ تگا پو بسته و سرزشته چاره برون  
 شد از جمیع جهات گسسته است پیش ازین بهوای خواهش طبع  
 از پای در آورده از آئین شمول رافت و عموم معدلت در است و  
 فتوت بادشاهانه و صورت خسروانه بر حال آن وحشیان مسکین  
 بخشایش آورده اشاره والا بمنع صید و اطلاق آنها از قید صادر شد و  
 مجموع آنچه سالم مانده بودند از تنگ نامی دام رهائی یافته دامن  
 صحرای عافیت گرفتند و بعرض همایون رسیدن که آهوی بسیار  
 بحیطه قمرغه در آمده بود چون نزدیک بدام رسیدند بهیات مجموعی  
 رم نموده پراهل قمرغه حمله کردند و پنج کس را از صدمه شاک آنها  
 آسیب رسید از انجمله دو تن هلاک شدند و قریب هزار آهوی بدر رفته  
 سه صد و پنجاه و پنج بدام آمد با انجمله درین هنگام بقیض الله و هوشدار  
 خان و دارابخان خلعت مرحمت شد و بسیاری از میر شکاران و جمعی  
 گذیر از بندها و خدمت گزاران بعزایت خلعت و برخی بمطای  
 اسب سرفرازی یافتند و از نکاشته وقایع نکاران صوگه دکن بمصامع  
 حقائق مصامع رسید که گردهر داس کور که در سلک کومکین  
 آن صوبه بود باجل طبیعی بساط حیاط در نوردید از غرائب سوانح  
 که درین ایام بعرض اشرف رسید آنکه جمعی از اطفال در قصبه  
 حوتی پت چنانکه عادت صیدیان است یبازی شاه و وزیر هنگامه آرای  
 لهور لعب بودند از انجمله دو کس دزد شدند کودکی که شخته آن  
 بازی بود آنها را گرفته پیش طفلی که ببازیچه حکم رانی داشت  
 آورد و از برهم بازی اشاره سیاست آنها کرد آن کودک ناهوشمزد دست  
 و پای هر دو بسته چوپی که در دست داشت چنان بر سر آنها زد

( ۴۷۴ )

که هر دو را بضرب آن هراز هوای حیات پرداخته شد و بانقضای  
قضای آن لهو صورت جد پذیرفت .

باقبال جهان کشا ظفر پیرا رفتن معظم خان خالخانان  
سه سالار بنگاله با مساکر نصرت پیرافتم لوا دربی  
نا شجاع بد فرجام بآهنگ تسخیر ملک آسام  
وکشایش آن ناحیت بهیامن سعی و جهاد اولیای  
دولت فیروزی اتمصام پس ازکشایش کوچ بهار

هر بخت مند صاحب اقبالی را که ایند کام بخش بهیمال بتفویض  
رتبه علیای خلافت و کیدهان خدبوی و بخشش منزلت والای سلطنت  
و جهان خسروی بهره مند فضل و کرامت ماخذه چهره سعادت  
مدیماهی احوالش بلوامع انوار دان دهی و معدلت پژوهی بر امروز  
و علم عالمگیری و لوای گیتی ستانی بدست دولت گردون شکوهش  
داده پایه قدر و حشمت آن برگزیده خویش باوج نصرت و استیلا  
وززیده سپهر رفعت و اعلا بر افرازد لامجاله کارهای سترگ و مهمات  
شگرف که حیرت نزای دور بیغان دیده و رویدنش امروز ژرف نگاهان  
بصیرت پرور باشد بذیرنگ سازی آثار اقبال و کارپردازی منتسبان  
عقبه جلاشر بخوبنترین صورتی در پیشگاه ظهور چهره کشاید وساحت  
و ریات گردن کشان روزگار و مرصه گاه نخوت مرتابان اطراف و انتظار  
که بدست غرور سر خود سری خارند و کلاه استکبار بر فرق پندار کج  
گذارند بجوافر مراکب مواکب گیتی حنازش فرموده آید از بدائع مصداقات  
این کلام صدق آنجام درین اوتلت خمصده فرجام معسر گهنن



( ۶۷۷ )

ولایت کوچ بهار و توجه جنود ظفر اعتمام است از انجا بتسخیر مملکت آسام که بمساعی کوشش زبده امرای عظام خان خانان سپهدار بنگاله سمت وقوع پذیرفت تفصیل این اجهال آنکه چون در اواخر سال هزار و شصت و هفت هجری که اعلیٰ حضرت را بیماری طاری شده مدت آن نازمه بامتداد انجامید و چنانچه درین مهیله سعادت طراز گزارش یافته بآن سبب در جمیع جوانب و اکناف این مملکت سپهر بسطت گرد شورش برخاسته فتور عظیم باحوال ملک راه یافت و سرکشان هر طرف و متمردان هر ناحیه قدم جرأت از حد خود فراتر نهاده راه طغیان و طریق عصیان پیموندند و مفسدان بغی اندیش و فتنه گرایان و افعه طلب که در کمین چنین وقتی بودند فرصت یافته آغاز شور انگیزی نمودند و ناشجاع از بی حرمدی و خام طمعی در بنگاله بدعوی سلطنت و سروری برخاسته بر سر پنده لشکر کشید و این حرکت نا صواب ازو باعث فتور و اختلال احوال آندیار گشته زمینداران نهاد جو تغیر ملوک پیش گرفتند بیم نراین زمیندار کوچ بهار که قبل از حدوث این سانحه بر منهج تویم اطاعت و فرمان پذیری ثابت قدم بود و چنانچه رسم مقرر سائر مرزبانان امت همواره با رسال پیشکش اظهار انقیاد می نمود چشم از صلاح حال و ملاحظه حال پوشیده باغوا می دیو ضلال از شاه راه خرد پکوشد و از سر جهارت بتاخست گهواره کفایت جسارت ورزید و جمعی کثیر از صغیر و کبیر رعایا آنجا که اکثر مسلمان بودند امیر کرده بولایت خرد برد و خرابی بعیار بآن ناحیه روانید و پس از ارتکاب این جرأت شایع دیگر باره در مر انجام اسباب نکال خویش

( ۹۷۸ )

کوشیده بهولانانتهه وزیرخون را با گروهی انبوه بقصد ولایت کامروپ که عذارت از هاجورا و گواهنی و توابع آن است از فدیم ایام داخل ممالک محروسه بادشاهی بود فرستاد که آن را نیز بتصرف در آورد درین وقت جی دهجسنگ راجه آسام که بحسب وسعت ولایت و نیروی دستگاه قدرت و کثرت جمعیت لشکر و انبوهی خیل و حشم و بساری نواره و توپخانه و فیلان جنگی بر رتبه تفوق داشت و بهوای پندار باطل سر بر خط اطاعت و فرمان پذیرمی نمیدانست و ولایت خویش را که از بنگاه دور دست واقع است و آبهای عظیم پندار دریاهاى زخار خونخوار و بیدشهای صعب دشوار گذار در طریق آن حائل و برفلاع رفیعه و حصون مانیه مشحون بآلات بیکار و مردان کرمشتمل است از آسیب ترکناز مواکب نصرت طراز ایمن و مصون می پنداشت چون برسوخ آن حوادث دقتن و مراتب شور انگیزی و ملک آشوبی فاشجاع ادبار نصیب سعادت دشمن آگهی یافت و بر کیفیت دلیری بیم نراین و عزیمت تازه او مطلع شد او را نیز حودا طمع خام تکلیف جسارت بتصرف ولایت مذکور نموده چشم از ملاحظه سومی بدائج و مفاسد آنداعیه فامد پوشید و از ضلالت مذشی و باطل برعتی آن نگوه بده جرأت را پیش دستی با بیم نراین خیال کرده از وخاصت انجام آن کردار ناهنجار نیندیشید و لشکری عظیم از آسامیان دون نهاد و دیو خصال بانواره و توپخانه برای دریا و برخی دیگر از راه خشک بولایت کامروپ تعیین نمود و لطف الله شیرازی که در سلاک بندهای بادشاهی و در اعداد کومکین آنصوبه بود دران هنگام بفرجدارى انجا

( ۹۷۹ )

قیام داشت چون دید که میلاب آشوب از دو طرف در رسیده و شعله  
 فتنه از دو سو بالا گرفته و قباب مقاومت را فراتر از نیروی قدرت خویش  
 میدانست و از وصول کوسک و مدد امینش منقطع بود باقتضای  
 صلاح اندیشی رخت اقامت از آن ولایت برگرفته پدایمردی نواری  
 خود را از ممر آن سهل حادثه بر کنار کشید و بحدود جهانگیر نگر  
 رسید و بهولانآتهه وزیر ایم ندان چون بر قصد آشامیان و توجه آن  
 گروه شقاوت پژوه بدان صوب آگاهی یافت از آنجا که چهره دستی  
 را استیلائی آنها را متیقن بود و مصادمت و مقاومت نمی توانست  
 نمود عدان عزیمت از سمت آن مقصد بر تافته قریب ناکلمبی  
 مراحل معاودت پامپ و متغایان ضلالت فرجام آشام بی مانع  
 و مغازی بر ولایات بادشاهی دست تملک و تسلط یافته بذهب  
 و غارت و جور و بیداد پرداختند و چنانچه شیمه ذمیمه آن جمع بدنهاد  
 است سکنه و رعایای آندیار را اسیر ساختند و چون ناشجاع بیخورد  
 بد فرجام که در آن هنگام از محال جونی و فتنه پروری هوای سلطنت  
 و خود مری در سر انگنده اسباب شورش و مواد فساد سرانجام داده  
 بود در اندک فرصتی غبار آلود ابدار گشته بحال پراختلال خویش  
 در مانده و گرفتار آمد و بچهر آن قضیه نتوانست پرداخت آشامیان  
 مظهر از آنجا قدم جرأت بیشتر نهاده بی مانعی تا حوالی برگنه  
 کری باری که پنج منزلی جهانگیر نگر است متصرف شدند و در  
 موضع مسک ساه که قریب بکری باری است تهاغه ساخته جمعی  
 گذیر بمحافظت آن گذاشتند و در موابق ازمنه نیز از آن تیره بخندان  
 امثال این جرأت و خیرگی بظهور رسیده چنانچه در عهد فرمانروایی

( ۶۸۰ )

حضرت جنت مکنی پای چسارت از مرحد خود پیش نهاده ولایات پادشاهی را تاخند رسید ابابکر را که از بندهای عمده آستان سلطنت بود با گروهی از سوار و پدانه از حوالی جمده راه باسیری بردند و در اوائل جلوس اعلی حضرت دگر باره چیره دستی نموده شیخ عبد السلام فوجدارها جورا با جمعی کثیر از گواهی دستگیر نمودند و درین مدت هیچک از حکام بنگاله توفیق نیفتد آن جمع نابکار نیافت مگر میر عبد السلام مخاطب باسلام خان که در نوبت صوبه داری خود در زمان سلطنت اعلی حضرت تسخیر آسام و تنبیه آسامیان تیره ایام را وجهه همت ساخته بسرکردگی سیادتخان برادر خورش اشکری بدان صوب فرستاد لیکن چون در خلال آن حال از صوبه داری بنگاله معزول گشته امر حلیل القدر وزارت بارنامزد شد و آنصوبه باقطاع ناشجاع قرار گرفت توفیق تمام آن مهم نیافت و افواج قاهره پادشاهی از موضع کج که دهنه ولایت آسام است پیشتر نتوانست رفت بالجمله چون در ماه رمضان سال سیوم جلوس همایون ناشجاع از بنگاله بجانب رخنگ رهگرای آزارگی گشته خان خاندان با جنود ظفر اثر متعاقب او بجهانگیر نگر رسید و در مدد جبر اختلال احوال آن حدود شده طنطنه صوت و سطوت عساکر نصرت نشان رعیب افکن دایهای سرکشان و عصیان منشان گردید راجه آسام از صدمه پلارک قهر و انتقام مجاهدان جنود اسلام بیدماغ و هراسان گشته در مقام اصلاح کرد از ناهنجار و تمهید سرا - بانداز در آمد در کبلی با معذرت نامه نزد خان خاندان فرستاده اظهار نمود که چون بیم نراین زمیندار کوچ بهار که بامن عمت خصومت دارد در ایام شورش و انقلاب دست تعرض

( ۹۸۱ )

بولایت بادشاهی دراز نموده ولایت کامروپ را که در قدیم الایام  
 باشام تعلق داشت می خواست متصرف شود من او را از تصرف آن  
 بازداشتیم و آن حدود را بحیطه ضبط آردم الحال هرکس باین بهوب  
 معین شود این ولایت را بتصرف او سپارم خان خاران بامتضای صلاح  
 اندیشی دران وقت بظاهر معذرت او در پذیرفت و وکیل را خلعت  
 داده باز گرداید و رشید خان را با سید نصیرالدین خان و سید  
 عالی خان و آنغرحان و جمعی دیگر تعیین نمود که رفته ولایات  
 بادشاهی را بذاتر مرز داد آسامیان تصرف کند و درین اثنا بیم نراین  
 دین مغلوب جنود رعب و خوف گردیده درخواست عفو تقصیر  
 خود را کردی فرستاد از آنجا که تادیب و گوشمال او لازم و مستحکم  
 بود خان خاران بجواب آن خسران را با پذیراغت و مرستانه را روی  
 فداده سفید و مستپوس ساخت و راجه «خاسمه» ندید را با فوجی  
 از بدهای بادشاهی و هزارا بنگ کس خود را با یک هزار سوار از  
 تاپیدن خویش به تذبیده آن شقاوت شعار و تسخیر ولایت کوچ بهار  
 معین ساخت آسامیان چون بر تعیین رشید خان با انواج نصرت  
 نشان بعصت کامروپ آگهی یافتند نخست برگذ کریم باری و چند  
 پرگنه دیگر را خالی کرده پس نشستند و آخرتا کنار آب بنام  
 ولایات بادشاهی را وا گذاشتند لیکن رشید خان چهار منزل از  
 چهارمگیر نگر پیش رفته بذاتر افراط احتیاط توقف گزید و این معنی  
 را بر هیله وزی و دزدیر آن گروه مبای داشته در پیش رفتن تعلق  
 وزید و چند آنکه خان خاران مراسم تاکید بجای آورد موثر نیفتاد  
 تا آنکه سید یوسف که سابق از قبل ناشیخام فوجدار پرگنه کریم باری

( ۶۸۴ )

یون و آغمر خان از کومکین رشید خان و جمعی دیگر باشارا آن نویسن  
 عقیدت آئین پیش رفته کری باری و بوخی از پرگنات دیگر را که  
 آشامیان واگذاشته بودند بحیطه ضبط و تصرف آوردند و بعد ازین  
 رشید خان نیز پیشتر رفته بموضع زگمانی که از توابع کامروپ است  
 رسید و چون مخدولان آشام از تعلق او در پیش رفتن حیره گشته دگر  
 باره بسودای طمع خام دل بتصرف آن ولایت بسده بودند و با قدرت  
 و جمعیت تمام با سامان توپخانه و نوارا بسیار و سایر ادوات نبرد  
 و پیگار در مقام مخالفت و مدافعت در آمده و اولشکر سامانی  
 در خور دفع آنها همراه فدائیت در رنگا سانی اقامت نموده حقیقت را  
 بخان خانان نوشت و راجه بچانه سگه که به تنبیه بیم نراین معین  
 شده بود چون دید که آن مهم از پیش نمی تواند برد او نیز در  
 نواحی یک درار که در بند ولایت کوچ بهار است توقف نموده  
 حقیقت حال باز نمود خان خانان بعد از اطلاع برین حقائق  
 مقتضای رای صواب آن دانست که سامان و سرانجام آن در مهم  
 لازم الانصرام نموده خود با نوارا و توپخانه و عساکر بنگاله اعزام آن  
 مقصد شود و صورت این اراده بخدمت ایستادهای پایت سریر  
 خلافت مصر عرض داشته دستوری خواست و پرایغ گیتی مطاع  
 بر طبق ملتمس او بنفق بیومت و باصرای کومگی و سران سپاه  
 فخر پناه که در مهم ناشجاع با او معین بودند حکم معلی صادر شد  
 که درین مهم شرائط موافقت و مراعات بظهور رسانیده از صلاح و  
 موافقت او بیرون جانند و چون ایام بر شکل بانجام رسد و طفیان  
 آنها مرد شست عزیمت خپش مصمم نموده کمر خدمت بر میان

( ۹۸۳ )

همت و اخلاص بصت و شب هزدهم ربیع الاول از چهارم حال  
جلوس همایون مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجری بقصد  
امتیصال عامیان بد هگال از خضر پور روانه شد و در ثلث نواره همرا  
گرفته باقی را در جهانگیر نگر گذاشت و بموجب حکم معلی  
حواست اکبر نگر بهخلص خان و محافظت جهانگیر نگر باهتشم  
خان تفویض یافت و حیدر اختصاص خان و راجه امر سنگه نروزی  
و جمعی دیگر از عمد های منصبداران با کومکدان مقرری بهراهی  
اهتشم خان معین شدند و انتظام مهمات خالصه شریفه بمهدا  
پهگوتیداس دیوان آنجا بدستور معهود مقرر گشته اهتمام مهم  
نواره بمهدا مقیم مقرض گردید و چون معظم حان باواج ظفر قرین  
بموضع بری تله که سرحد ملک بادشاهیست در رسیده به صد  
استکشاف احوال طرق و مسالک از سرحد ملک بادشاهی بولایت  
کوچ بهار شد از تقریر ماهیت داندان آن سر زمین چنین بوضوح  
انجامید که سه راه مسلوک مشهور بولایت مذکور همت یکی از  
حمت ولایت مورنگ و دوم از جانب ملک بادشاهی از جمله آن  
دو راه یکی راه یک دراراست و آن عبارت از در بندبست محکم  
اساس که بر بالای بندی عریض مرتفع که باصطلاح اهل آن ملک  
آل میگویند از قدیم ایام ساخته شده و شهر کوچ بهار با برخی از  
برگانات محصور است بآن بند عالی و درش بدست و چهار گروه  
است و بر بالای آن بند از همه طرف جنگلی است انبوه از درخت  
بانس و بید و دیگر اشجار بلند تفوسند و شاخهای آنها بنوعی برهم تافته  
شده که مور از آن بدشواری عبور تراند نمود چند جا بران بنه

( ۶۸۴ )

خصانت پیوند در در بند در کمال استحکام ساخته و توپهای بزرگ و زنبورک و ضرب زن و دیگر ادوات پیکار بران چیده شده مردان کار و حراست پاشگان هشیار بمحافظت هر یک معین اند و بر بزرگترین آن در بندها یک دیوار است که راه مذکور از سمت شمالی آن سر برمی آورد و با وجود آن جنگل هر خطر خندنی عمیق بهنا و بر دور آن در بند حفر نموده اند و راه متعارفی که از آن بولایت کوچ بهار تردد می شود همین است و اگر ریزند مذکور مقابح شود تا معموره کوچ بهار دیگر عانقر در بانست لیکن فتح آن باسانی مبسر نمیشود و طریق دیگر راه گهرزه <sup>(۲)</sup> نهاست است که برنگامنی اتصال یافته و عرض آن بند در اطراف کمتر است لیکن دران راه ناهای عظیم عمیق دشوار عبور و جنگلی خطرناک صعب المرور است که از تشایک شعبهای اشجار در آن در در زنجیر است و اثرات درختان خاردارش با را هنگام عبور امن گبر و سوی این طاق سه گانه مشهور راهی دیگر از سمت منگ بادشاهی نشان دادند که آن طرف عرض و ارتفاعش از دیگر اطراف کمتر است لیکن تا معموره کوچ بهار همه جا جنگلی اندزه برنی دارد که بیم نراوین ازین راه که احتمال عبور موکب مذکور از آن راه دور میدانست چنانچه یابست بمحافظت آن نپرداخته بود و باستظهار صوبت آن بدشه خاطر ازین اندیشه جمع ساختار خان خانان با ناهای زای کار آگاه اختدار این راه نموده با سپاه ظاهر بنام از بی قلعه روان شد و مقبر کرد که نوار در این ناله

( ۲ ن ) نه و تذاکبات



( ۶۸۵ )

که از گهواره گهاگ آمده بدریای برمه پتو ملحق میشود آورده نگاه دارند و راجه سجانسنگه با امر آن نوادین عقیدت کیش با همراهم خویش بر سر راه مذکور بچنود منصور پیوست چون عساکر گیتی کشا داخل آن راه شده شیردلان شهامت پیشه دران پیشه در آمدند فیلان فلک توان کوه دیگر و تهراران و پیاده های لشکر پیش پیش افواج نصرت لوا نیهامی جنگل درهم شکسته ساخت آن عرصه از تراکم و انبوهی آن می پرداختند و راه می ساختند و نخست سواران جیش فیروزی مرکب رانده اهل اردو از عقب آنها روان میشدند و باین عنوان هر روز یسمی و کوشش عظیم و زحمت و مشقت تمام دران پیشه راه کشوده پدای همت مردانه آن رانی پرتعب می پیمودند در اندام طی این مسافت زردی عظیم پهناور پیش آمده که عبور ازان ناگزیر بود مردم آن نوم و بر اظهار نمودند که بی کشتی و بستن جسر گذشتن لشکر ازان میسر نیست و پاداب ندارد و ازین رهگذر برخی صورت پرستان ظاهر نگردد که از بدایع تائیدات ساری و شکوه معنوی این دولت جاوید طراز عادل بودند بگرداب تفکر در امتداد خرد کوتاه منشان را موج هیبت از سر برگذشت ازانجا که همواره میامن اعانت و امداد کارسازان آسمانی عساکر نصرت اثر را در هر طریق راهبر است قراوان موکب فیروزی که بتفحص پاداب هر دو در تکاپو بودند بدلالت خضر توفیق راه گذار جنود ظفر شمار یافته بخان - چه سالار خبر رسانیدند و جوش نصرت متأب پدایاب ازان روز گذشته بساحل سلامت رسیدند و مشاهده این شگرف کاری اقبان گلشن ارادت اولیای دولت بی زوال را آبی دیگر

( ۶۸۶ )

فزود بالجمله امواج گیتی همان بصوات آتش و ساطوت برق ازان  
 نیکندان گذشته عمره جمادی الاولی بهای آل رسید جمعی از مخدولان  
 قیره ایام که بحراست آن قیام داشتند با وجود آن صد استوار بنای  
 همت سست پیروند شان بسیلاب رعب شکست یافته پس از اندک  
 آرزوشی رخ از عرصه مقاومت بر تافتند و فردای آن جنود ظفر  
 پیرا داخل آن گشته چون بشهر کوچ بهار نزدیک رسید بیم نراین  
 که باستظهار آن آل دم حر کشی و استقلال یزد و آنرا حصار  
 امنیت ملک و مال خود از آسیب حوادث روزگار میدانست از  
 مشاهده آفا قهر و استیلا مساکر فیروزی مأل و داخل شدن در آل  
 عرصه عاقبت بر خود تنگ فضا دیده بر آردن جان و ناموس ازان  
 ورطه مغنم شمر و سه روز قبل از وصول امواج قاهره بشهر خلاصه  
 اموا و تمامت اهل و عیان را بر گرفته با جمعی از خواص و نزدیکان  
 رهگری رادی آدرگی و ادبار گردید و پدایمردی مرار خود را پدای  
 کوه بهوتنست که پناه جای خوبش اندیشنده بود کشید و بهولا زانه  
 وزیرش با اشاره و صوابدید او با پنج شش هزار پیاده بسمت مغرب  
 رویه کوچ بهار که دامن کوه مورنگ است و جنگل های صعب  
 دارد فرار نمود بخيال آنکه چون جنود اقبال از انجا بهضت گزید  
 متوجه پیش شود از کمین فرصت برآمده بقطع طریق و شورانیدن  
 راه و سوختن قری و مزارع و غلات و اغوایی سکنه و رعایا بردارد  
 و نگذارد که آذوقه بلشکر ظفر اثر رسد و ششم ماه مذکور حوالی شهر  
 مضرب خيام سپاه اسلام گشته روز دیگر عرصه آن معموره نزهت اثر  
 که از ظلمت و جود تباه کیشان ضلالت پرور پدرايش یافته بود مرکز

( ۹۸۷ )

رایات فتح شد و مید صدق صدر بنگاه باشا را خان خانان بر فرار  
 خانه بیم نواین بر آمده بکلپانگ اذان سامعه امروز ساکدان  
 آن کفرستان گردید و طنطنه تکبیر و تهلیل که از بدأ سطوح تباشیر  
 صبح ملت احمدی تا آن وقت بکوش باطل زیوش اهل آن دیار  
 نرسیده بود نعم البدل صدای ناقوس آمد در بنکدها سجده اصنام  
 بسجود و رکوع نماز مبدل گشت و بجای طاق ایرومی بتان محراب  
 قرار گرفت آثار کفر و ضلال همت انطماس پذیرفت و از کان دین  
 و قواعد اسلام بلند اساس شد و از انجا که همگی همت معتدلت گزین  
 پادشاه فتوت پرور صورت آئین متوجه آمدت که اصناف خلایق و  
 گروهها گروه بریاد در هر کشور و ناحیت از میامن فضل و کرم و مآثر  
 عدل و احسان پادشاهانه بر مهک امن و امان متمکن بوده هرگز از  
 ره گذر جنبش مساکر قاهره در اصناف جبرش انبال بر چهره احوال  
 رعایا و زیرستان هر چند باقتضای سرنوشت در اطاعت و فرمان  
 پذیری سرکشان و بغی اندیشان روزگار شان سپری شده باشد غبار  
 ملالی نه نشدید و همواره بسپیدان رفیع مقام و نوینان والا احتشام  
 از پیشگاه عدالت و جهانبانی تهدید و تاکید میبرد که قواعد  
 نصفت و رافت را در جمیع امکنه و احوال با طوائف انام پاس  
 دارند خان خانان بمقتضای کار آگهی و خلوص عبودیت نظر  
 پریشمه قدسیه لطف و مکرمت خسروانه کرده یکروز قبل از وصول  
 بشهر تاکید و بدغن عظیم نموده منادی گردانیده بود و جمعی باهتمام  
 گماشته که لشکریان و اهل اردو دست قتاوول بتاراج و غارت کشیده  
 بغما چیان همت نظرتمت نگشوده عرض و مال و ناموس رعایا را

( ۶۸۸ )

خواه در مسکن خود باشند و خواه از بیم سپاه ظفر پناه قرار نمودند  
 متعرض نشوند قدغنچیان پس از دخول لشکر بشهر تنی چند از  
 حوار و پیداده را که دست تعدی بمال رعیت گراخته دراز کرده چند  
 بزرگوار و برخی اجناس ما کوله متصرف شده بودند گرمته آوردند  
 خان سپه سالار آن مقله طبعان جسارت شعار را بیروتی توره این  
 دولت معدیات آنار بسزای کردار رسانیده آنها را بالشیانی که تصرف  
 نموده بودند تشهیر نمود و انتشار صیت عدل و انصاف شاهنشاهی  
 موجب تالیف و استمالت قلوب رعایای گراخته شد و اکثر باستماع  
 این مملکت بمسکن و امکن خویش باز گردیده چپاس گذار  
 و نایبش گزین عدالت پروری و داد گستری خدیو جهان و  
 خلیفه زمان گشتند و بشن نراین بصر زمیندار مذکور بیادوری  
 بخت و رهبری دولت بامیدال خود از پدر بدگهر خویش جدائی گزیده  
 روی نیدز بلشکر ظفر طراز آورد و بطوع و رغبت شرف اسلام دریافت  
 بیم نراین بنابر آنکه از کج بیذنی و جوهر ناشناسی داعیه خود مری  
 و استغلال از سبمای حال این پسر تفرس می نمود او را محبوس  
 و نظربند داشت لیکن از مشاهده احوال و اطوارش امورات خلاف  
 آن پندار در نظر از باب بصیرت پرتو ظهور داد خان خانان او را از  
 سرکار اشرف خلعت داده استمالت ردالحوقی کرد و جمعی از  
 مجاهدان جیش ابدال بتعاقب بیم نراین که چنانچه گزارش  
 یافت در دامن کوه بهوتفت پای اقامت در دامن ناکامی کشیده  
 بود تمین نمود و اسفندیار بیگ ولد ابی بارخان مرحوم را که بر  
 خصوصیات احوال آن سرزمین اطلاع داشت بتفحص بهولان توه شوریده

( ۶۸۹ )

بخت که در جنگل های دامن کوه مورنگ در خزیده جویای  
فرصت شور انگیزی بود فرستاد که هم آن مخدول را بدست آورد و هم  
بتسلیمه و استماله رعایا پرداخته آنها را بمساکن خود شان بازگرداند  
و فرهاد خانرا نیز با گروهی از سمت دیگر اجبت همین مطلب  
روانه ساخت و بحکم کارشناسی و تدبیر اشاره نمود تا عمارات  
در بند یک دوار را منهدم ساختند و از هر طرفش تا صد گز جنگل  
بری کرده جانبین آن از هجوم اشجار پرداختند و یکصد و شش  
توپ از خرد و بزرگ و یکصد و پنجاه و پنج زنبورک و رامجنکی  
و بندوق بسیار و دیگر آلات توپخانه و ادوات بیکار و برخی از احوال  
و اذغال بیم نراین بقید تصرف در آمد و اسباب توپخانه بجهانگیرنگر  
ارسال یافت و فرهاد خان که بدمانب بهولا نانهه همین گشته بود  
و هم تکامشی بجا آورده تا جائی که سوار می توانست رفت  
بدنبال او شدت و برخی از اسبان و اشپای که آن مخدولان گذاشته  
بجنگل رفته بود بدست آورده پس از هفت روز مراجعت نمود و  
امفندیار بیدگ که ماهیت دان آن بوم بود بمکانی چند که گمان  
بودن آن ضلالت کیش داشت جاموسان فرستاده کوشش بدیغ در  
تفحص آن مدبر گمراه نمود و چون خبر شنید که در یکی از جنگلهای  
آن سمت بمان سوزنیات در خزیده میخواهد که از انجا به پناه گهی  
دیگر دوار نماید نصف شب با همراهان خود سوار شده بر سر او  
ایلغار کرد و دو پاس روز بمکانی که او را نشان داده بودند رسیده  
آن بد فرجام را با زن و فرزند و چندی از اقوام که همراهش بودند  
دستگیر کرده قریب نیل مطلب مراجعت نمود و از گرفتار شدن آن

( ۹۹۰ )

کافر نهاد آئین مکنه آن سرزمین که از شر او خائف بودند مطمئن  
گشته جمعی که متفرق شده بودند رجوع نمودند و بیدم نراین مقهور که در  
دامن آن کوه پهوتنت ماوی گزیده بود چون آگهی یافت که فوجی از  
جیش قاهره بدانصوب معین گشته است بحمايت دهره راج  
سر زبان آنکوهستان قوسل بسته بیایي کوه بر آمد و آن کوهیست که  
جز پداده را بصد دشواری مجال صعود بر فلل آن نیست مجاهدان  
نصرت شکوه یپای آن کوه رسیده یک زنجیر فیل و برخی از اسپان  
و دیگر دواب که ازان خسران مآب آنجا مانده بود با یکی از مردم  
آن کوهستان بدست آورده بر گردیدند و آن شخص کوهی بزبان  
عجز و تصریح بخان خانان اظهار نمود که اگر مرا امان دهید و مقتوی  
مشمول بر مطالبی که باشد بمرزبان این کوه بنویسید رفته باز  
میرسانم و جواب می آرم آن خان صلاح اندیش او را امان داد  
بخشش خلعت و زر خوشدل ساخت و پروانه بنمیدار پهوتنت  
نوشته مصحوب او مرسل گردانید شاعر باین معنی که بیدم نراین  
مقهور را که با او پناه بسته است بفرستد یا او را از اسجا بیرون کند  
کوهستان پهوتنت سرسبز است و به مسامت پانزده کوه در سمت  
شمالی کوچ بهار واقع شده و قتل آن که همواره برف دارد از سه  
منزلی بلده مذکوره نمودار است میوه های سرد شیرین مثل امرود  
و سیب دره و امثال آن آنجا میشود و اسپان مختصر که آنرا تانگن  
و کونت گویند و مشک و پهوت که قسمی از پشینه است و پری  
که پارچه گنده ایست پرزدار منسوج از ریمان که بکار فرس می آید  
در اسجا بهم میرسد و فتره و طه قلبلی از رنگ شوی پیدا میشود زمیندار

( ۶۹۱ )

آن کوهستان سرسبز بود معمر مرتاض رعیت پرور انصاف پیشه مردم آن سر زمین چنین دانیدند که قریب صد و بیست سال از عمرش گذشته ومع هذا قوی و مشاعرش مورد کمال فاحش نگشته از حظوظ و لذات احتراز می نمود و جز کیله و شیر غذایی نمی خورد و با رعیت در کمال رفیق و رامت سلوک میکرد و بر جمعی کثیر ریاست داشت در وسط ولایتش تند رودی عمیق کم عرض جاریست و بجای پل زنجیری اهلیت بر بالای آب بسته اند که هر دو سرش از طرفین پستگهای عظیم بند است و زنجیری دیگر بر بالای آن بارتفاع قامت آدمی بر همان تقیره تعبیه شده مترددین پای بر زنجیر زبورین نهاده و دست بر زنجیر بالا زده با اتصال آن در سلسله عبور می نمایند و احوال و انتقال و اسباب ناگن را نیز بهین زنجیر از آب میگذرانند آن شخص کوهی قوی هیكل و سرخ و سفید بود و در سر موی دراز زرد رنگ داشت که از اطراف رو و گردن فرو رفته بود و جز لنگی سفید که بر میان بسته بود لباسی دیگر نداشت گویند زن و مرد آن قوم بدین هذات و رنگ اند و بهمین وضع و لباس زیست می نمایند چون بیان برخی از خصوصیات ولایت کوچ بهار درین مقام ناگزیر است خامه سوانح نگار بگذارش مجملی از آن صفحه ارا میگردد آن ولایت مابین شمال و مغرب بنگاله مائل بشمال واقع شده طوالتش پنجاه و پنج کوه جریبی و عرض پنجاه کوه است بحسب نزعت و صفا و لطامت آب و هوای زبور ریاحین و ازهار و کثرت بهاتین و اشجار و خرمنی و داکشائی و فیض بخشی و فرح امزائی از بلاد شرق رویه امتیاز دارد رفواکه و اثمار هندوستان و بنگاله

( ۶۹۴ )

مانند انبه و کدله و انغاص و کونله که بهترین اقسام نارنج است بغایت خوب میشود و نهال نملقل گرد نیز در آن سر زمین بسیار است آنچه ازان ولایت در اندرون بند واقع است آنرا بدبهر بند و خارج آنرا باهر بند گویند و دریای عظیم و دوفهر مختصر داخل بند میشود و آنها با دیگر آبها و دریاها که از جوانب دیگر می آید بدریای سنکوس که از سمت آشام منتهای ولایت کوچ بهار است داخل میگردد و در ایام برسات هچیک پایاب نیست و بعد از انقضای موسم باران بعضی پایاب میشود و اکثر در ته سنگ ریزه دارد و آب شان در کمال لطافت و عذوبت و صفاست و در بدرون بند پنج چکله است مشتمل بر هفتاد و هفت پرگنه و در درون بند دوازده پرگنه و محصول آن ولایت قریب بده لک روپیه است سکنه آن دو قوم اند یکی مسیح و آن گروه در پرگنات درون بند سکونت دارند و دوم بهار که بدرون بند میباشد وجه تسمیه آن ولایت بکوچ بهار وجود آن قوم است و ولایت آشام را نیز کوچ آشام بدین جهت گویند که بسیاری ازان طائفه در آنجا توطن گزیده اند و هر دو قوم کافر و بت پرستند و بیم نراین ازین قوم است و نراین جز نام اجداد و نیاکان اوست بذابراکه بتی که اهل آن دیار آنرا پرستش مینمایند موسم به نراین است کفره هند زمینداران آن ولایت را اعتبار عظیم میکنند و از نژاد راجهای بزرگ که قبل از ظهور دولت اسلام بوده اند میدانند زمیندار مذکور سکه بر زر میزد و آن زر را دران ولایت نرائنی گویند و طبعش بعیش و عشرت و خودآزائی و زینت و پاکیزگی بغایت مائل بود بمعنی و هوا برحمتی روزگار



( ۹۹۳ )

گذرا بیده خود با سر حکومت کتومی پرداخت وضبط و نصق مهمات  
به بهوا ناتپه رزیر خویش باز گذاشته بود عمارات عمالی و مسکن  
دل فشین مشتمل بر دیوان خانه و خلوت و هرم و خواص پوره  
و حمام و باغچهها و نهر و فواره و آبشار بقریزه و طرح در کمال زینت  
و تکلف ساخته و همه جا تصرفات خوب بکار برده و شهر کوچ بهادر نیز  
ب طرح و قریزه آباد شده و کوچها همه خیابان دارد و درختهای  
ناگیسر و کچنار که بغایت خوش برگ و گل سوزونست نشانیده  
شده نقص آن سرزمین منحصرا درین است که نهال خلعت اشخامش  
از بهار خوبی و جمال بهره در نیست و آب هوایش با کمال لطافت  
حمن پرور نه همانا دهقانان قضاتخم و جاهت و زیبائی در زمین  
طینت آن قوم بدفشانده و مصور منع در چهره کشای آن گروه  
تصد شبیه کشی صورت انسانی نکرده خورد و بزگ را روی و طلعت  
زشت و نا دلنشین است و لطف منظر از زن و مرد آن کشور گریزان  
و گذاره گزین در هیأت و اشکال بطائفه قلماق مشابعت دارند لیکن  
اکثر سبز قام و برخی کندم گون اند و در قوم مسموم بهضی سفید رنگ  
می باشد و این فریق هم مزارع اند و هم سپاهی حربه آنها تیر و  
شمشیر و تفنگ است و تیر ها اکثر زهر آلوده پیکانست بمچرد  
رسیدن آن بدن جای زخم آسای میکند و مجروح را هلاک میسازد  
گویند علاج آن خوردن کثیرو است و طلا کردن آن بر موضع  
جراحت و مسموم شده که بهضی از اهل آن ولایت افسونی میدانند  
که چون بر آب میخوانند و مجروح از آن بپاشاند از آسیب آن زخم  
جانگزارهائی یابد بالجماع چون خان خاغان را پیشه باد همت اخلاص

( ۴۹۳ )

منش و غرض اصلی از برپا یورش تسخیر ولایت آسام و تنبیه و تادیب آشامیدان نابکار تیره ایام بود تادیب و امتیصال و همزیج و انتزاع آن کوهستان را بوقتی دیگر حواله نموده عزیمت آسام مصمم نمود و اسفندیار بیگ را که بموجب التماس آن نوین معظم از پیشگاه خلافت و جهانبنانی بخطاب اسفندیار خانی نامور شده بود با جمعی از منصبداران و چهار صد سوار از تابدیان خود و یک هزار پیدان بندوچپی به وجداری کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیرنگر موصوم ساخت و قاضی سمو را که سابق نوکرناشجاع بود و بر حقائق و کیفیات آن ولایت وقوف و اطلاع تام داشت بدیوانی آنجا گماشت و در عرض شانزده روز که عبور آن ولایت مورد اقامت جزود قاهره بود خاطر از بندوچست آنجا پرداخته بدست و موم ماه مذکور با عساکر منصور بعزم تسخیر آسام از راه گهورا گهات روانه شد و بدست و هشتم سوکب فدروزی بگذار در بامی بر مهاپنر رسید و دو گروه از رنگامائی گذشته نزول نمود و رشید چان با همراهان خویش آنجا بلشکر ظفر اثر ملحق گردید و چون نواره نرسیده بود دو روز بابتظار رسیدن آن اقامت واقع شد در بامی در مهاپنر از طرف ولایت خدا می آید و آبهای دیگر نیز باو می پیوندند و در کمال شدت و تندی جاری است اکثر جاها عرضش نیم گرو هست از طرفین این بحر پنهان تا سرحد آسام و ازان پیشتر تا جای که علام الغیوب داند دو کوه بلند کشیده در ساحل آن از کثرت بیشه و جنگل و وفور امبها و نالها و گل و لاله و دلدل عبور لشکر در کمال دشواریست و اگر چه زمینداران آن حدود و بومیان آن مرزمین طرق و مسالکی که بصهولت عبور